

اردشیر صالح پور در گفت‌وگو با «توسعه ایرانی» از فراموشی نمایش‌های ایرانی می‌گوید

پدیده‌های نوظهور و نگرانی از آینده سنت



سید حسین رسولی

وضعیت کافه‌ها و قهوه‌خانه‌های خالی از فرهنگ و هنر در شهرهای ایران بسیار اسفبار و ناراحت‌کننده است زیرا این مکان‌ها در گذشته محل ترویج هنرهای نمایشی چون پرده‌خوانی و نقالی و شاهنامه‌خوانی بودند. کافه شهر داری که پیش از این در محل تئاتر شهر تهران قرار داشت محلی بود که در آن نمایش‌های ایرانی هر شب اجرا می‌شد ولی حال آنه خبری از سالیانی تخصصی برای نمایش‌های ایرانی است نه تلاشی برای حفظ این نمایش‌ها صورت می‌گیرد به نظر می‌رسد مدرنیته با تمام گوشت و خونس در حال بلعیدن فرهنگ سنتی ایران است. مرکز تهران پر از کافه‌های خالی از روشنفکران و جریان‌های ادبی شده است. مردم ترجیح می‌دهند در جای بنشینند و غذای غربی میل کنند که حتی اسمش را هم بلد نیستند. این مسائل با اردشیر صالح پور در میان گذاشتیم که زاده ۱۳۳۶ در ایذه است و در حرفه‌های نویسندگی، پژوهشگری، کارگردانی و تدریس تئاتر فعالیت می‌کند. وی دارای دکترای تخصصی پژوهش هنر از دانشگاه هنر است و تاکنون دبیری جشنواره‌های مختلفی چون تئاتر فجر و تئاتر عروسکی

... و رادر کارنامه خود ثبت کرده است. او یکی از مدیران قدیمی تئاتر ایران است که در کار پژوهش در نمایش‌های ایرانی بسیار جدی است و تا امروز مقاله‌ها و کتاب‌های بسیاری منتشر کرده است. آنچه در ادامه می‌خوانید گفت‌وگوی ما با اردشیر صالح پور است.

■ بحث هویست و فرهنگ ایرانی با قهوه‌خانه‌های خالی از نمایش‌های ایرانی چه مسیری را پیش خواهد گرفت؟

فرهنگ چراغ فروزانی است که همواره و به واسطه روشنائی بخش است منبعی سرشار که به مثابه نوعی برکت و فیض و سوز دل و گرمای درون که واردمان می‌کند تا از حدود خود و محدوده فردی فراتر برویم و یاد دیگران همدلی بجویم. پس فرهنگ موجب وحدت و همدلی و همبستگی همه مردم می‌شود و مایه یگانگی خواب‌ها و خیال‌ها و آرمان‌ها و آرزوهای آنان؛ به عبارتی فرهنگ آکواریومی است که همه با هم در آن شنا می‌کنیم و گاه در یاچه‌ای و سرانجام دریا و اقیانوسی... پس فرهنگ هم تفاوت آفرین است و هم نجات‌بخش. بی‌گمان فرهنگ را باید مهم‌ترین و غنی‌ترین منبع هویست دانست زیرا گروه‌ها و افراد همواره با توسل به اجزا و عناصر فرهنگی گوناگون هویست می‌یابند. در سایه فرهنگ است که می‌توان در اتحاد و اتفاق زیست و اختلافات را کنار گذاشت. فرهنگ آدمی و جامعه را صاحب شخصیت و هویست می‌کند و سرانجام آنکه

فرهنگ آن چیزی است که باقی می‌ماند هنگامی که همه چیز از میان رفته است. به راستی ما هم اکنون در چه موقعیت و شرایطی هستیم؟ زیست فرهنگی و هویست ما دستخوش چه تحولات و دگرگونی‌هایی شده است؟ این امر چقدر خودخواسته و چقدر تحمیلی و اجتناب‌ناپذیر است؟ در ذهن ایرانی چه می‌گذرد؟ چقدر به گوهرهای اصلی هویست و شاخصه‌های فرهنگ ایرانی که همان «عدل» و «داد» است رو کرده‌ایم؟ منظور از عدل همان چیزی است که هر چیزی را سر جای شایسته و بایسته خود قرار می‌دهد. همان اصلی که همه چیز در هستی و هماهنگی با چیزهای دیگر باشد. عدل و داد یکی از گوهرها و سه عبارتی تداوم باور کهن ایرانی است. شاهنامه به روایتی «حماسه داد» است. پس دادگری فقط وظیفه قوه قضاییه و دادگستری نیست؛ هر ایرانی وقتی داد بورزد ایرانی است. این شاخصه اصلی هویست و فرهنگ

وضعیت کافه‌ها و قهوه‌خانه‌های خالی از فرهنگ و هنر در شهرهای ایران بسیار اسفبار و ناراحت‌کننده است زیرا این مکان‌ها در گذشته محل ترویج هنرهای نمایشی چون پرده‌خوانی و نقالی و شاهنامه‌خوانی بودند

ایرانی است. فردوسی همواره بر «داد» و «دهش» تأکید می‌ورزد و «فریدون» آن شاه آرمانی و نیای بزرگ، تنها از راه داد و دهش مردمی پذیرفته است که: «ژ داد و دهش یافت آن نیکویی اتوداد و دهش کن فریدون تویی». شاهنامه به عنوان کارنامه و هویست و فرهنگ ایرانیان است و سرشار از پیام و حکمت و اندرز است. اما در ریغ که بهر ماه همه غفلت است. وظیفه اصلی و اولیه شاهنامه خوانان و نقالان بازگشت و یادآوری همین آموزه‌های ملی و حکمی ما ایرانیان در کوی و برزن‌ها و سپس در مکان‌های مردمی چون قهوه‌خانه‌ها بوده است تا از غفلت و فراموشی مانسبت به ماهیت و ذات خود جلوگیری کند و همچنان مار ایرانی نگاه دارد. ریغ که به ریغ گسترش کافه‌ها و قهوه‌خانه‌ها در رویکرد جدید هیچ‌نشانی از هویست و فرهنگ هنر ایرانی در آنها به چشم نمی‌خورد. نگاهی به منوی آنها بیندازید همه غریبی شده‌اند. پارهای از اسمی‌ها حتی با توضیح مدیر کافه هم برای ما قابل فهم نیست. پس غذایه و اطعمه و سفره ایرانی چه سرنوشتی خواهد داشت. بر سر شاهنامه‌خوانی و نقالی و پرده‌خوانی و شاعری و... چه خواهد آمد؟ ما بر کدام قطار سوار شده‌ایم؟ مقصد کجاست؟ این ریل‌گذاری از فرهنگ کی و چگونه آغاز شد؟ بر منزل مقصودش کجاست؟ ناکجا آباد؟ استراتژی و چشم‌انداز مسولان امر چیست؟ اینها پرسش‌های نگران‌کننده‌ای است که فرهنگ‌مندی ما با آن درگیر است و روز به روز به این شکاف و نگرانی افزوده می‌شود. قهوه‌خانه‌ها مردمی‌ترین مکان‌ها هستند. بخشی از فرهنگ عمومی از آنجا شکل می‌گیرد. اصلاً فرهنگ امری مردمی است. فرهنگ را خود مردم پدید می‌آورند و خود نگاهبانان آن هستند. یادار حال حاضر روال و جریان فرهنگی و مسیر و چشم‌انداز آن آگاهانه و منطقی است؟ این سوال پیش‌روی ماست و باید به دنبال پاسخ و تحلیل آن باشیم.

■ چرا این همه قهوه‌خانه و کافه و رستوران به طور خاصه در تهران ساخته شده است ولی در هیچ‌کدام به نمایش‌های ایرانی پرداخته نمی‌شود؟

آخرین آماري که من از شش ماه پیش درباره تاسیس کافی‌شاپ‌ها دارم این است که تعداد آنها به یک‌هزار و اندی رسیده بود و گمان می‌کنم حالا دیگر شمار آنها فقط در تهران به بیش از هزار کافه رسیده باشد. نوعی از کافه و کافه‌سازی تهران را در بر گرفته و در هر

گوشه و بی‌گوشه کافه‌های به چشم می‌خورد که البته این رشد و ازدیاد نشان از نوعی رویکرد دو به عبارتی دگرذیبی اجتماعی دارد که به زودی مناسبات و رفتارشناسی آنان را در سطح جامعه و نسل آینده ملاحظه و مشاهده خواهیم کرد. در اروپا هم پس از جنگ جهانی کم‌کم اهالی و بدنه روشنفکران به کافه‌نشینی روی آوردند و برخی از جریانات ادبی و هنری در همین کافه‌ها شکل گرفتند. پاریس بیشترین سهم را در این موضوع داشت و تأثیر آن از طریق روشنفکران به ایران هم رسید و کافه نادری و کافه فیروز و کافه مرمر دستاورد همین رویکرد بود. جالب است که کافه‌های اخیر هنوز به جریان و موضوع و رویکردی نرسیده‌اند و به نظر می‌رسد مکانی تنها برای نشستن هستند. هیچ اتفاق فرهنگی و هنری خاصی در آنها رخ نمی‌دهد. بیشتر حرف و اغذیه و فست‌فود است تا اتفاق‌های اجتماعی و هنری و ادبی... این ماجرا در حالی است که کافه‌ها در ایران با اتفاق‌های فرهنگی و هنری آغاز شدند. نقاشی قهوه‌خانه‌ای هم از دل همین مکان‌ها سر بر آورد. نقل و نقالی و شاهنامه‌خوانی که جای خود دارد... اصلاً قهوه‌خانه‌ها محل رقابت فرهنگی محلات هم بود. افراد هر محله‌ای به همراه مرشدان و سخنوران خود به کافه می‌آمدند و در رقابتی ادبی و فرهنگی، مناظره، مشاعر و شهر آشوب می‌گفتند و در این پویه‌ها صدها نکته و پند و اندرز و حکمت و اخلاق رد و بدل می‌شد و مردم آگاهی و بصیرت پیدای می‌کردند. این پویه‌ها بر کات و ثمرات فرهنگی بسیاری داشت اما ریغ که در بین این همه کافه حتی یکی حال و هوای سنتی ندارد حتی کافه‌های قدیمی تهران مانند کافه آذری که زمانی در آنها



شیفتگی به جهان مدرنیته و جذابیت‌های آن نباید مانع از نگرش به ارزش‌های گذشتگان شود. هر پدیده نوظهور متضمن نفی ارزش‌های گذشته نیست بلکه می‌تواند زمینه و بستری برای خلایق در روال بستر گذشته باشد. نمایش سنتی بیانگر هویست ملی ماست

شاهنامه‌خوانی و نقالی بود اکنون خبری از این پویه‌ها نیست.

■ همان‌طور که می‌دانید پیش از ساختن تئاتر شهر مردم به کافه شهر داری می‌رفتند و انواع نمایش‌های ایرانی را تماشا می‌کردند. چرا هیچ سالن و مکانی برای نمایش‌های ایرانی ساخته نمی‌شود؟

دقیقا درست است. اصلاً یکی از دلایل ساخت تئاتر شهر به خاطر سابقه کافه شهر داری در محل چهارراه ولیعصر (عج) بود. نمایش‌های ایرانی در آن مکان بر پا بود و انواع نمایش‌های ایرانی چون خیمه‌شب‌بازی هم در آنجا اجرا می‌شد. به هر حال، جامعه به قصد تجدید حیات، بسیاری از ارزش‌های گذشته خود را از دست داد. به هر حال، هم‌تولیان امر کم‌کاری داشتند و هم‌االی این رشته، شرایط جدید هم که می‌رسید و راهی هم برای تداوم گذشته باقی نگذاشت و همه چیز را به نفع خود صادر می‌کرد. شیفتگی به جهان مدرنیته و جذابیت‌های آن نباید مانع از نگرش به ارزش‌های گذشتگان شود. هر پدیده نوظهور متضمن نفی ارزش‌های گذشته نیست بلکه می‌تواند زمینه و بستری برای خلایق در روال بستر گذشته باشد. نمایش سنتی بیانگر هویست ملی ماست. نباید آن را از دست بدهیم. بسیاری از تئاترهای امروزی حصار بلندی خود و تماشاگر بنامی‌کنند و این نقصان همچنان در مراکز آکادمیک و دانشگاهی به چشم می‌خورد. واحدهای درسی نمایش‌های ایرانی هم هر سال کاهش می‌یابند. پس از گذشت ۷۰ سال از پیدایش دانشکده‌های هنرهای نمایشی هنوز گرایش به نام نمایش‌های ایرانی نداریم. هیچ سالنی هم برای نمایش‌های ایرانی ساخته نشده است. دو گونه اصلی نمایش‌های ایرانی شبیه‌خوانی و تخت‌حوضی است. این نمایش‌ها را نمی‌توان در سالن‌های قاب‌صحنه‌ای اجرا کرد. نمایش‌های آیینی هم طراحی و فضا سازی خاص خود را طلب می‌کند. قاجارها تکیه دولت ساختند ولی ما حتی تکیه ملت نساختمیم. اکنون درخوش و بی‌غولها و فضاهای ۴۰-۵۰ متری با عنوان تئاتر خصوصی در زیرزمین‌ها بنا می‌کنیم. اصل کار را فراموش نکنیم.

یادداشت

پایان یک سال، پایان یک دوره



احسان زور عالم

ظهر دروز قادر آشنا جایگزین شهرام کرمی در اداره کل هنرهای نمایشی شد. شهرام کرمی ابتدای هفته با انتشار پستی در صفحه شخصی خود در فضای اینستاگرام اعلام کرد دیگر مدیر کل هنرهای نمایشی نیست و پس از دو سال فعالیت در این سمت استعفايش را تقدیم سید مجتبی حسینی، معاون هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی کرده است. شهرام کرمی در زمانه‌ای انتخاب شد که حسن روحانی پس از انتخابات ۱۳۹۶ به یک تثبیت سیاسی رسیده بود و چشم‌انداز دولت ادامه مسیر پیشین بود. هر چند بخش مهمی از بدنه تئاتری خواهان ماندگار مهدی شفیعی بودند؛ اما انتخاب شهرام کرمی در آن روزگار دو امتیاز برای دولت داشت. نخست آنکه کرمی شخصیت محبوبی در میان هنرمندان بود و چندان باختصات اداره کل هنرهای نمایشی غریبه نبود، هر چند نگارنده چنین برداشتی نداشت؛ چرا که شهرام کرمی بیش از آنکه یک سیاستگذار خوب باشد، یک مجری خوب بود و مدیریت اداره کل بیشتر مستلزم آن رویه سیاستگذاری بود. دوم آنکه شهرام کرمی هیچ سویه خاصی سیاسی نداشت و با شعار اعتدال‌گرایی دولت نزدیکی داشت. در واقع شهرام

کرمی بیش از آنکه از منظر سیاسی معتدل باشد، در وجه اخلاقی معتدل بود و این یک پارادوکس به حساب می‌آید. همین پارادوکس پس از دو سال منجر به یک استعفا می‌شود، استعفایی در میانه بحران کرونا، تعطیلی طولانی مدت تئاتر ها و در نهایت بیکاری هزاران هنرمند طلبکار از دولت. همچنین رقمی برابر با هشت میلیارد بدهی میراث دستگاه شهرام کرمی است. هر چند این بدهی مستقیماً بر گردن کرمی نیست؛ بلکه محصول عدم همکاری وزارت ارشاد و سازمان برنامه و بودجه در تأمین بودجه سال ۹۸ بود. از بودجه ۱۳۹۸ در زمینه تئاتر تنها چیزی نزدیک به ۳۰ درصد بودجه تأمین می‌شود و در آذرماه امسال نیز کار اندیش، معاون حقوقی وزارت ارشاد از کاهش بیشتر بودجه در سال آینده خبر می‌دهد. یعنی بدهی‌ها پابرجا خواهد بود.

اکنون کرمی رفته و جای خود را به قادر آشنا داده است. قادر آشنا برخلاف کرمی سویه سیاسی دارد و در دولت محمود احمدی‌نژاد مدیر بیت اداره کل هنرهای نمایشی را بر عهده داشت. او رابطه خوبی با نیروهای اصول‌گرا دارد، یعنی همان‌هایی که به زودی کمیسیون فرهنگی مجلس را از آن خود می‌کنند. در دو سال گذشته این جبهه سیاسی منتقد سیاست‌های ارشاد در حوزه تئاتر بوده است. هر چند دیگر رسانه‌ها - که منتسب به اصولگرایان نبوده‌اند - نیز همواره به نقد سیاست‌های تئاتری دولت پرداخته‌اند؛ اما

لحن اصول‌گرایان، به خصوص در رابطه با ممیزی و روابط بین‌المللی چنان تند بود که نقش پررنگی بر سیاست‌های دولت داشته است. در بودجه سال ۱۳۹۹ مستقیماً در حوزه ممیزی ردیف بودجه مستقل در نظر گرفته می‌شود و در سه ماه منتهی به سال آمار ممیزی‌ها بالا می‌رود. همچنین رسانه‌های راست‌گرا در جریان جشنواره تئاتر فجر، حمایت خود را - با وجود مقاومت شهرام کرمی در برگزاری آن - از جشنواره سلب کردند و تمام نیروی خود را صرف جشنواره فیلم کردند تا بیش از گذشته نشان دهند با شرایط این اداره کل همراه نیستند.

قادر آشنا پیش از این مسئولیت سزایان‌های نمایندگان کشور را بر عهده داشت؛ جایی که با فشارهای راست‌گرایان به او سپرده شد تا شرایطش متفاوت شود.

نتیجه نیز مشخص بود، فشارهای رسانه‌ای کمتر شد. در جریان برنامه ادغام نهاد‌های نیمه‌خصوصی و مؤسسات فرهنگی و هنری و وابسته به وزارت، قادر آشنا برخلاف دیگر بخش‌ها چندان تحت فشار رسانه‌ای قرار نگرفت. به عبارتی او واجد نوعی مصونیت از سوزی رسانه‌های اصول‌گرا بود. اتفاقی که اکنون، در چند ماه باقی‌مانده از دولت مژم‌نمر خواهد بود.

حالا آشنا مأموریت دارد تا فشارها را کم کند. با مجلس اصول‌گرای پیش‌رو تعامل کند و شرایط را برای تئاتر بهبود بخشد. شاید به همین واسطه بتوان بدهی تئاتری‌ها را تا حدودی تأمین کرد و از بودجه سال ۱۳۹۹ - که شرایط پیچیده‌ای دارد - بخش مهمی را تأمین کند، اتفاقی که با حضور شهرام کرمی ممکن نبود. به عبارتی قادر آشنا نه از



جایگاه حقوقی، که به واسطه روابط قدرتمندش شاید تئاتر را از وضعیت پساکرونا نجات دهد. او همچنین عضو هیئت‌مدیره انجمن هنرهای نمایشی است. انجمنی که در استانه انحلال است و شاید آشنا بتواند با وجود مخالفت‌های شدید تئاتری‌ها، آن را تسریع بخشد و مسیر سخت سیدمجتبی حسینی را هموار کند. او همچنین می‌تواند بر خلاف شهرام کرمی با نیروهای موجود اداره کل هنرهای نمایشی کار کند، چیزی به یکی از پاشنه آشیل‌های کرمی بدل شده بود. آمدن قادر آشنا می‌تواند موجب کاهش فشارها در حوزه ممیزی شود. او قدرت تعامل با نهاد‌های نظارتی را دارد و شاید در ساختار ممیزی تئاتر نیز تغییراتی ایجاد کند که با وجود تلاش‌های کرمی برای نگارش آیین‌نامه در این حوزه، شکل و شمایل عملی‌تری به خود بگیرد. همچنین احتمال تغییراتی در تئاتر شهر و وجود داد و فرصت‌های ممکن به کارمندان و نیروهای وزارت‌تی سپرده شود تا تیر وهایی مأمور شده در اداره کل.

مقابله فوق‌تصویری است از آنچه در سال ۹۸ بر تئاتر ایران گذشته است. به عبارتی شهرام کرمی می‌رود تا در سال ۱۳۹۹ مسیر تئاتر دستخوش تغییر شود؛ اما تغییرات سال آینده شاید چندان هم خوشایند نباشد. دوران پساکرونا، دوران کاهش مخاطب است. تعطیلی طولانی مدت برابر با از دست دادن مخاطب است. بخش مهمی از نمایش‌های مخاطب‌پسند که برای ایام نوروز تهیه شده بود، ممکن است دیگر روی صحنه نرود و مدیر کل هنرهای نمایشی تازه مأمور آشتی دادن مخاطب می‌شود، آشتی دادنی که نیاز به پول و رسانه دارد.